

پژوهش های

ایـــــــــران شنـــــــاسـی

پـرســش و پــاســـخ

پیرامون پیشینه ی تاریـخی فرهنگی تمـدنی ایران

******

مجموعه مقالات وبگاه ایران شنــاسی

www.iranologi.blogfa.com

IRANOLOGY11@GMAIL.COM

سال های

۱۳۹۲-۱۳۸۶

نوشته ی دکترمحمودرضاافتخارزاده

******

شهربانو؛خاطره ی قومی،اسطوره وتاریخ!

هویت ملی یا شناسه ی میهنی و پیشینه ی فرهنگی یا خاطره ی قومی بر دو پایه استوار است : اسطوره و تاریخ ! اسطوره جان مایه و گوهرهویت است و تاریخ گاه ظرف آن ! چراکه اسطوره فراتر از تاریخ است و همواره در قلمرو روح و روان «قوم» متمرکز است ! پس اسطورهفرا زمانی و فرا تاریخی است ! اسطوره حقایقی را در خود دارد که تاریخ از داشتن و دانستن ان عاری و محروم است ! اسطوره راز و رمز فاخر و متعالی روح قومی است وخاستگاه فلسفه و عرفان اقوام و ملل ریشه دار ! و تاریخ نقل محض است و نقالی و قوّالی عادی و عامیانه، بی روح و خشک و خشن! از این رو معانی و مفاهیم اسطوره ؛ بی کران ، فرا مادی ، فراعلمی ، فراعقلی و فرا تاریخی است ! گاه تاریخ در اسطوره می گنجد لیک اسطوره هرگز در تاریخ نگنجد و همین امر به انکار علمی عقلی وتاریخی اسطوره انجامد ! قومی که اسطوره ندارد هویت و فرهنگ و تاریخ فلسفی و فلسفه ی تاریخ ندارد ! چراکه اسطوره اندام وابعاد و ابزار روح قومی وهویت و فرهنگ آن قوم را می سازد ! اسطوره هیئت اگاهی روح جمعی قوم و گرانیگاه خاطره ی جمعی قومی است ! در جغرافیای قومی ، اسطوره راز و رمز پیوند به سرچشمه ی قوم است ! یعنی راز خوداگاهی قومی و نافراموشی قومی و نابیگانگی از خویشتن قومی !آن سان که رشته ی سیم ، ناقل جریان الکتریسیته است و یا مویرگ ناقل جریان خون در سراسر بدن ! اسطوره در پیکره ی روح و روان وفرهنگ قومی این گونه عمل می کند! این ویژگی روح قوم ایرانی است که در گذرهزاره ها هماره به سرچشمه و ریزشگاه پیوسته است ! و دقیقا به همین دلیل ، تاریخی پیوسته و ناگسسته دارد! و بر همین پایه زیر بار فرهنگ بیگانه نرفته وآن را نپذیرفته بلکه آن را به ظاهر گرفته و از درون استحاله کرده و به گوهر و صورت روح قومی خویش دراورده است ! این حقیقت را مهاجمان و اشغال گران این سرزمین هرگز درنیافته اند!

پاسخ به این پرسش که »:چرا در دهه ی چهل و پنجاه خورشیدی حرامیان روشنفکر چپ زده و تازی گرا ، خاطره ی قومی و مشخصه های اساطیری فرهنگ و هویت ملی ایران را به بازی گرفتند؟ «ریشه در سرشـــت قــومی و خلق و خوی متلوّن ما دارد ! اصولا ما قومی معتدل نیستیم چراکه روح بسیط عادی و عا می ما موّاج ومتلاطم است ! از چاه به چاله و از چاله به چاهیم ! از راست به چپ و از چپ به راستیم ! در ابرازنفرت و محبت افراطی و تفریطی هستیم ! خودکامه پرورو خودکامه پذیریم! و این هنگامی بحران ساز و سرنوشت سوز می شود که دچار جهل مضاعف و برخوردار از»آگاهی کاذب «باشیم ! از مشروطیت به این سو نخبگان فکری فرهنگی سیاسی ما دچار»آگاهی کاذب «شدند وبه» طاعون چپ «مبتلا گشتند ! و زمینه ی بروز»عقده های کهن کهتری «در انان پدیدارشد ! این نخبگانِ کهتر زاده ی مبتلا به طاعون چپ و سرشار از» اگاهی کاذب «، به گرده افشانی مرگباری دست یازیدند و گفتار ها و نوشتارها ی زهراگینی پراکندند و عرصه ی فرهنگ را سراسر آلودند و یاوه های بسیار گفتند و تیشه ی جهل به ریشه های فرهنگ ملی و فطری زدند و نسل هایی را پروردند که

بی ریشه و بی شناسه بودند ! اینان و دست پروردگان شان همه حقایق اساطیری و معانی و مفاهیم بی کران هویتی فرهنگی فرا علمی، فرا عقلی و فراتاریخی را در سه قالبِ کرانمند و ناتوان ِعلم تجربی و تحقیقی و عقلِ علمی و استدلالی و تاریخ اکادمیکِ قالبی می جستند وآن را» جهان بینی علمی «نامیدند ! که نام مستعار»ماتریالیسم فلسفی و تاریخی مارکسیسم«بود ! این طاعون فراگیرمبتنی بر مایه و پایه ی »مارکسیسم وآگاهی کاذب «همه را فراگرفت ! زنده یاد شریعتی یکی از این طاعون زدگان بود که نسل های بسیاری را به این طاعون مبتلاکرد وهلاک ساخت ! آن زنده یاد در سرشت و بینش و نگرش چپ زده بود وسرشار و لبریز از آگاهی کاذب و بکلی بیگانه با فرهنگ وهویت ملی و تاریخ ایران ، و از آنجا که در گستره ی مذهب باآگاهی کاذب نقش بازی می کرد و» ایدئولوژی «می ساخت نخست کوشید تا محمد(ص) و علی(ع) و حسین(ع) را به جای مارکس و لنین و انگلسو چگوارا و.... بنشاند بی آن که در این جایگزین سازی اخلاص نداشته باشد ! نه او در این جایگزین سازی اخلاص کامل داشت چراکه تظاهر به چپ زدگی نمی کرد و مامور نبود بلکه در سرشت و بینش چپ زده و شیفته و شیدای ی چپ بود بی ان که به این بیماری آگاه باشد و می کوشید تا اذهان مریدان و شاگردان و مخاطبانش را به این جایگزینان جلب کند و کرد! آن زنده یاد در ساحتِ دین و مذهب به عبادت زدایی و قداست زدایی از معانی و مفاهیم و مصادیق مذهب پرداخت و تفسیر ماتریالیستی فلسفی تاریخی از دین ارایه کرد واسطوره ستیزی بی امانی را آغازنمود؛مقدسات و مقدسان اسطوره ای دینی را از عرشِ اسطوره به فرشِ دنیویت و تاریخ کشاند ، و در پایان ترسیم وتفسیر دنیوی کاملی از دین به ارمغان آورد ! آنگاه بی آن که خود دریابد در این بیراهه ، تازی زده نیز شد و کوشید تا با تیشه ی اگاهی کاذب ریشه های اساطیری و تاریخی هویت ملی ایران و پیوندهای مذهب و ملیت ایرانی را بزند و زد ! تملق و مماشات او با تسنن و تبرئه ی» سران سقیفه «از اشغال ایران و در افتادن با »نهضت ملی صفویه «وناخرسندی از استقلال ملی ایران وابراز تاسف از فرو پاشی خلافت خونخوارسنّی عثمانی و نفی» بوعلی «و اثبات» ابوذر «فرایند این چپ زدگی و تازی زدگی بود ! آن زنده یاد نمی دانست که بنا به تجربه ی چندهزارساله ی قوم ایرانی درعهد باستان ، نوابغ و نخبگان پخته و خردمند ایرانی در پی حضور آیین نوین برآن شدند تا آیین دیگر نه دستاویز بند و بستِ دنیوی بلکه پشتوانه ی نیرومند معنوی ملی باشد چراکه تجربه چندهزارساله ی موبدشاهی باستان درس لازم را به نخبگان این قوم داده بود تا دیگر دچاراشتباه نشوند وآن سان که درعهد باستان تحقق همه ی آمال و آرمان «بِه دینان»موکول به ظهور»سوشیانت نهایی «بود ، در آیین نوین نیز تحقق جامعه آرمانی موکول به ظهور»مهدی موعود «گردید ! و در جهان بینی نوین ایرانی همه» وقایع آیینی « و »تصاویر تاریخی آیین«، اسطوره ، فراتاریخی و فرازمانی شد وساحت قدس آیین از پلیدی های دنیوی مصون ماند ! آن زنده یاد این حقیقت را برنتافت و رشته ی هزار و چندصدساله ی» مشایخ ایرانی تشیّع امامیّه «را پنبه کرد و درید ! بنابراین آنچه رامن می کوشم اثبات کنم و یا سرجایش بگذارم ترمیم ویرانگری های گذشته است !آن زنده یاد می خواست همه ی» حقایق اساطیری «را در ظرف» تاریخ «ببیند چراکه این نگاه و نگرش لازمه ی بینش ماتریالیستی است به ویژه وقتی قرار است» معنا «، »ماده«شود و» دین «، »دنیا « ، دیگر»اسطوره «دست و پا گیرست و بی معنا !

ازدواج شهربانو دخترگرامی یزدگردسوم ساسانی با امام حسین(ع) (راز و رمز »پیوند مذهب و ملیت ایرانی «است که بر پایه ی اسطوره و تاریخاستوار است ! بی گمان آنچه در این بنیان استوار، سرنوشت ساز است بُعدِ اسطوره ای آن است که سرشار از خاطره ی قومی است! خاطره ای بس خطیر و گرامی که در بزنگاهی از تاریخ این سرزمین با ظهور نهضت ملی صفویه معجزه کرد وایران را از تجزیه و تلاشی حتمی نجات داد واز اسارت و ذلّتِ تسنن رهانید واز حلقوم خلافت خونخوارسنّی عثمانی

بیرون کشید و به استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران رسانید! و ایران ۹ سده پس از ساسانیان مجد وعظمت دیرین خویش را بازیافت ! در پاسخ به پرسش نخست گفته شد که اساطیر به مثابه اندام روح قومی اند که هویت و فرهنگ ملی قوم را می سازند ! و تاریخ به مثابه ظرف این مظروف گاه حاوی همه یا بخشی از حقیقت و گاه بی خبر از محتوای روح قومی و دیگرگاه منکرآن است ! این ازدواج فرخنده اسناد تاریخی بسیاری دارد که در منابع معتبر و دست اول امده است ! خدشه دارکردن متن واسناد فراوان این رویداد بخشی ازهمان آگاهی کاذب وایران ستیزی نادانسته و تازی زدگی ناخواسته است ! واقعیت این است که در وقوع این رویداد تردیدی نیست اختلاف بر سر اسامی و زمان و مکان رویداد است !و نیز تردید در بازگشت ان بانو ازکربلا به ری و درگذشت و مزار او در کوه بی بی شهربانو ست!

اسناد تاریخی این رویداد عبارتند از : الکاتب البغدادی (۳۲۵-۲۳۷مه= مهشیدی)/تاریخ الائمه (ع) : در این منبع آمده است : «امّ علیّ بن الحسین (ع) : خلوه بنت یزدجرد . ماتت امّ علیّ بن الحسین (ع) بنفاسها به . و قال ابن ابی الثّلج : احسب انّ اسمها شه زنان فی قول الفریانی . و احسبها خلوه . وکان یقال له ابن الخیرتین . و یقال ابنه النوشجان . و یقال شهربانویه بنت یزدجرد »=« مادر علی پسر حسین (ع) خلوه دختر یزدگرد است . خلوه پس از ولادت فرزند در گذشت . پسر ابو ثلج گوید :بنا به گفته ی فریانی من نام مادر آن حضرت را شاه زنان می دانم . لیک پندارم که نامش خلوه بوده است .و امام سجاد (ع) را زاده ی دو نیکو گهر می گفتندی . و گفته اند که او دختر نوشجان بوده است . و گفته اند که او شهربانو دختر یزدگرد بوده است ».+المحدثون /تاریخ اهل البیت(ع) (تالیف سده ی دوم تا سوم هجری)۱۲۰-۱۱۹: ام علی بن الحسین (ع) خلوه بنت یزدجرد (الهدایه : حلوه . حلولا بنت سیدالناس یزدجرد ملک فارس و سماه امیر المومنین(ع) ب"شاه زنان " بالفارسیه و معناه سیده النساء+ ابن خشاب /تاریخ ۱۸۰-۱۷۹ : و امه خوله بنت یزدجرد ملک فارس و هی التی سماها امیر المومنین " شاه زنان " ماتت ام علی بن الحسین بنفاسها به ....»+ محمدبن حسن صفار (م۲۹۰مه)/ بصائرالدرجات ۳۵۵.+الخصیبی(۳۳٤مه)/الهدایه الکبری۲۱۳-۲۱٤ :"....واسم امه حلوه و روی حلولا بنت سیدالناس یزدجرد ملک فارس و سماها امیرالمومنین شازان(=شاه زنان) معناه بالفارسیه {سیده}النساء....ویقال: شهرحاجون(=شهربانو) بنت یزدجرد. وهوالصحیح !"+ محمد بن یزید المبرد(۲۱۰ مه) / الکامل فی اللغه +۲/۹۳ ابن قتیبه(۲۷۶-۲۱۳مه)/المعارف ۲۱۵-۲۱۴.+ حسن بن موسی النوبختی(م۳۱۰مه) / فرق الشیعه ۵۳ .+محمدبن یعقوب کلینی (م۲۹۸مه)/الاصول من الکافی ۴۶۸-۱/۴۶۶. ابوجعفرصدوق(م۳۸۱مه)/عیون اخبارالرضا ۱/۲/۱۲۸.+صدوق/ کمال الدین۱/۳۰۷.+ شیخ مفید (م۴۲۰مه)/ المقنعه ۷۷. + مفید/ الارشاد ۱۶۰.+ ابوجعفرتوسی(م۴۶۰مه)/ تهذیب الاحکام ۶/۷۷. +محمدبن جریر رستم تبری(م۳۸۵مه) /دلایل الامامه ۸۲-۸۱. +تبرسی /اعلام الوری +۲۵۶ تبرسی /احتجاج ۲/۳۷۳ .+ تبری /العددالقویه ۵۸-۵۶ . +ابن داود/ رجال ۳۷۲. +محمدبن شهراشوب (۵۸۸-۴۸۹مه)/مناقب ۴/۱۰۹-۱۱۲،۴۸ ،۷۶. + قطب الدین راوندی/الخرائج و الجرائح+۲/۷۵۰ابن مهنّا ی حسنی(مرگ ۸۲۸ مه)/عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب(خطی . افست . چاپ هند)۱۷۹-۱۸۲«قد اختلف فی امه . فالمشهور انها «شاه زنان» بنت کسری یزدجردبن شهریار بن برویز . و قیل : ان اسمها« شهربانو» ...»=« در باره ی مادر آن حضرت(ع) اختلاف نظر است . لیک قول مشهور آن است که مادر امام سجاد (ع) دختر کسرا یزدگرد پسر شهریار پسرپرویر است . و گفته اند که نام او شهربانو ست و..». ابن مهنّا همه ی اقوال مورخان را نقل می کند ولی ازآنجا که« زیدی مذهب» و دارای گرایش پان عربیستی است و به «برتری عرب بر عجم» باور دارد می کوشد تا با استدلال های پان عربیستی مادر امام سجاد را «عرب» نشان دهد !! »+ افضل الدین بدیل بن علی خاقانی / دیوان ۶۴- ۶۵. + قابوس بن وشمگیر /قابوسنامه ۶۶-۶۵. + مکی

خوارزمی (م۵۶۸مه)/مقتل الحسین ۱/۱۲۱. +شهیداول(۷۸۶مه) /الدروس الشرعیه فی الفقه الامامیه۳۳.+ روضه الواعظین ۱/۲۰۱. +ریاحین الشریعه۱۳-۳/۱۱. + نوری/ مستدرک الوسائل ۱۶۵۱۸/۲۰۹/۱۳، ۱۶۸۱۱/۳۱۷/۱۴. + علامه مجلسی / بحارالانوار ۱۵-۱۱/۴۶/۷. شرح کامل و جالب و منحصربفرد این رویداد با شکوه و دل انگیزکه همه خاطره ی قومی ایرانی را درخود دارد و درآستانه ی نهضت ملی صفویه نوشته شده را نگاه کنید در : کمال الدین حسین بن علی کاشفی(م۹۱۰مه) / روضه الشهداء / تالیف(۹۰۸مه) صفحات ۵۵۶، ۵۷۹ ، ۷۳۵ ، ۷۳۹، ۷۴۲ ، ۷۴۴، ۷۳۵ ، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱، ۸۸۱. بر روایت کاشفی بیشتر«اسطوره»غالب است تا «تاریخ» . بنا به این روایت ، «شهربانو» از مدینه تا مکه و از مکه تا کربلا همراه امام حسین (ع) است و پس از شهادت امام همراه کاروان اسیران در راه شام است و اورا کنیزکی به نام« شیرین» همراهی می کند ! در روایت کاشفی شکوه« فره کیانی» و اشرافیت ساسانی برجسته است ؛ وقتی« شهربانو» وارد مدینه می شود یکصد ندیمه یا کنیز او را همراهی می کنند که به پاس جشن باشکوه ازدواج با امام حسین (ع) در شب زفاف همه ی کنیزان را آزاد می کند و شیرین که بسیار زیبا و زیباترین است دلخواهانه در خدمت «شهبانو» می ماند! «شهربانو »با هیئت و هیبت شاهانه در مدینه حضور می یابد و« شیرین» نیز در این روایت اسطوره ای نقش مهمی دارد که خواندنی واندیشیدنی است ! در روایت کاشفی آمده است که هنگام عزیمت امام حسین(ع) به میدان ،« شهربانو» از سرنوشت خویش نگران است که پس از امام براوچه خواهد گذشت و امام اورا دلداری می دهد که کسی براودست نخواهد یافت . نکته جالب این اسطوره این است :«امام حسین(ع) فرمود که : در آن ساعت که مرا از پشت مرکب دراندازند ُ مرکب بی من نزد شما خواهدآمد ُ توبرنشین و عنان بدو سپار که او تورا ازمیان قوم بیرون برده به جایی که خداوند خواهد برساند » .این بخش از اسطوره ی کاشفی می تواند با دیگر روایاتی که می گویند شهربانو پس از شهادت امام حسین (ع) راهی ایران شد سازگارباشد ! ولی کاشفی بلافاصله می افزاید که :« اصحّ آن است که «شهربانو»همراه اهل بیت به شام رفته بود » . این تاکید کاشفی کاملا قابل درک است زیرا غیرت و همت و وفاداری ایرانی روا نمی دارد که «شهربانو» از مهلکه برود و اهل بیت رسول را تنها بگذارد و این کاملا ستودنی است و بُعد متعالی اسطوره می باشد ! آمدن «شهربانو» به« ری» می تواند پس از بازگشت از «شام »باشد و این با روند حوادث سازگار است و تعارضی ندارد .

تعزیه ی شهربانو هماهنگ است با فراز نخست روایت کاشفی : «تعزیه ی گریزشهربانو سوار بر ذوالجناح به شهر ری ؛ برادر شهربانو فرماندهی لشکری را دارد که می کوشد تا از اسارت خواهرش به دست سپاه اموی جلوگیری کند. برادر شهربانو با شمر و ابن سعد روبرو می شود و از ان دو می خواهد تا زنان اسیر حرم حسینی را به وی بازگردانند . ابن سعد نمی پذیرد و تنها دختر شهربانو را که بیوه ی قاسم شهید است به وی برمی گرداند!» . بدین سان ساحت قدس فره کیانی شاهنشاهی ساسانی از آلودگی به دست سپاه اشقیاء مصون می ماند و دست گرگ خونان اهریمن تبار ، ساحت اهورایی پاک خونان ایزدی نژاد را نمی آلاید ! اینجاست که اسطوره ، حریم است ! حرم و حریم حرمت قوم شریف ایرانی ! لیک رعیت نمی فهمد ! رعایا در این روزگاراهریمنی افسار پاره کرده روشنفکر و ... شده تیشه به ریشه های هویت می زنند ! و این است راز و رمز متعالی اسطوره که خاطره قومی ایرانی را درخود دارد ! لیک رعایای پاپتی ایرانی و انیرانی از فهم و درک آن ناتوانند و یاوه های روشنفکرانه می بافند و عُقده های دیرینه ی فَعلَه زادگی و کهتری تاریخی را می گشایند ! تا آنجا که برای نمونه ؛ قلی ننه جگرکی با نام مستعار «حرامک مشیری » ؛ این مجسّمه ی جهالت و حماقت!! شده است :«ایران شناس و اسلام شناس »!! در گفتار این فرد ناکام و مفلوکِ مغفولِ معیوب، فزون بر

حماقت و جهالتِ مطلق ، عُقده های کهن حقارت و فرومایگی تاریخی خانواده و قوم و قبیله و ایل مشهود است !

نوحه ی شهربانو پیشینه ی آن به روزگار« آل بویه» می رسد که هنوز تنها درروستای زادگاهم درجنوب خراسان خوانده می شود! این گونه که در ظهرعاشورا روستاییان، نوحه خوان وسینه زنان بنا به یک سنت بسیاربسیار دیرینه راهی«گورستان گبرها»(=زرتشتیان) می شوند که در بلندای روستا در دشتی در سمت شرق روستا قرار دارد !زیرا معتقدند مالکان و ساکنان اولیه ی این روستا همین زرتشتیان بوده اند!و براین باورند که اگر به «گورستان گبرها» نروند و فاتحه نخوانند ، سیلاب کاریز روستا را ویران می سازد ! و این را یک بار تجربه کرده بودند! من که در سال های کودکی و نوجوانی بارها در این مراسم عاشورایی حضور داشته ام ، به یاد دارم که روستاییان با چه شور و سوزی با علم ها ، نوحه خوان و سینه زنان به «گورستان گبرها» می رفتند ، فاتحه می خواندند و در هنگامه ی بازگشت ، «نوحه ی شهربانو» را می خواندند! این نوحه زبان حال امام حسین(ع) است در خداحافظی با شهربانو به هنگام رفتن به میدان و نبرد با اشقیا :

عزم میدان می کنم، سینه بریان می کـــنم	ای شهربانو الوداع ، ای شهربانو الوداع
می سپارم طفلگان را با توومن می روم	یا بیایم یا نیایم ، ای شهربانو الـــــــــــــوداع

من این نوحه ی نسبتا بلند و سوزناک را در کتاب« شعوبیه ؛ نهضت مقاومت ملی ایران» (چاپ اول و دوم) آورده ام! نوحه ی دیگری نیزهست که پیشینه ی آن به روزگار قاجاریه می رسد و مرحوم عبدالجواد جودی خراسانی (مرگ :۱۳۱۰مهشیدی)(= قمری) آن را سروده است! این نوحه شرح حال مقایسه ای اسارت شهربانو از مداین تا مدینه و اسارت حضرت زینب (ع) از دشت کربلا تا شام است ! مرحوم جودی چنین سروده:

شهربانو، بانــــــــــــوی بانـــــــو خـــدم	دید اگرچه محنت و رنج و الم
بود اسیر اما که روزش شب نبود	روزگارش تیره چون زینب نبود

ادامه ی این نوحه ی سوزناک و در ضمن سرشار از« خاطره ی قومی»را در «کلیات دیوان جودی» بنگرید !

منابع متاخّر و معاصر : دهخدا / لغت نامه ۱۰/ حرف شین /۱۴۶۰۵.+ مصطفوی/ بنای بقعه بی بی شهربانو در ری۳۰۵-۲۵۷ .+ مصطفوی / آثارتاریخی تهران۱۳۵-۱۳۱/۱.+کریمان / ری باستان ۴۱۷-۴۰۳/۱. + کریمان/ تهران درگذشته و حال ۴۵-۲۷. + کریمان /برخی آثار بجامانده از ری قدیم ۱۸۴-۱۷۸. + محمدمعین/مزدیسنا و ادب پارسی۴۷۶-۴۷۵ . + محمدقزوینی / یادداشت های قزوینی ۸۵. + عمادالدین اصفهانی/ زندگانی امام سجاد زین العابدین ۳۳-۲۴. + گزارش های باستان شناسی ۱۷۵-۱۷۱/۳.= عبدالعزیز صاحب جواهر/ دایره المعارف اسلامی ایران۴/۲۹۶.+ دانشنامه ی جهان اسلام /حرف باء/۷۱. دایره المعارف تشیع /حرف باء/۱۲۰۱۲۲. + دایره المعارف زن ایرانی۲/حرف شین/۶۵۹-۶۵۸. + دانشنامه اسلام خاورشناسان /متن انگلیسی ص۱۱۹۷/ حرف B واژه ی BIBI. + مجالس تعزیه / تعزیه شهربانو۵۱-۳۷.

بقعه ی شهربانو از سده ی دوم و سوم هجری مهشیدی شناحته شده بوده و اثار معماری تاریخی موجود ان به سده ی چهارم مهشیدی می رسد . صندوق چوبی و کنده کاری شده مرقد در سال ۸۸۸ مهشیدی ساخته شده و رونق ان در روزگار شاه تهماسب صفوی بوده است . نشان های موجود تاریخی بقعه چنین است : متن عربی کتیبه صندوق مرقد :«یسم الله الرحمن الرحیم + آیه الکرسی تا : «وهوالعلی العظیم» به خط ثلث برجسته نوشته و کنده کاری شده . کتیبه های دیکر صندوق نیز به خط ثلث و کنده کاری شده : « قال النبی علیه السلام ان کنت صانعا لکنت نجارا . فی سنه ثمان و ثمانین و ثمان مائه »= سال ۸۸۸ مهشیدی . « هذه المقبره لام المومنین و خیر الخواتین ستّی شهربانویه قدّس الله سرّها » . «هذه ....المقبره المتبرکه استاد محمدبن صفرشاه حداد قمی » ملاحظه می شود که چند کلمه خوانده نمی شود و تنها کلمه قابل خواندن ،چیزی شبیه «العام » است که باید «العامر» باشد . بنابراین چند کلمه ناخوا نا چنین است : « العامرهذه المقبره» در سوی چپ صندوق نوشته شده «عمل حسین و اخوه محمد ، اباهما استاد المرحوم حسن نجار الواسانی » که احتمالا باید « لواسانی » باشد . منبت کاری های بقعه یادگار روزگار شاه تهماسب صفوی است . بر روی لوحه بالای لنگه ی راست در به خط ثلث نوشته و کنده کاری شده : « فی عصر سلطان الاعظم خاقان المعظم ابوالمظفر شاه طهماسب »و بر روی لوحه ی لنگه چپ در :«بهادر خان صفوی خلّدالله تعالی ملکه و سلطانه » . بر روی لوحه پایین لنگه ی راست در : « قد وقف هذه الباب محمد بن المرحوم احمد اراغ بیکا». و بر روی لوحه ی پایین لنگه ی چپ در :« فی تاریخ سنه اثنی و ستین و تسمائه .عمل هدایت الله بن فضل نجار »= سال ۹۶۲ مهشیدی . ن. ک : مصطفوی / بنای تاریخی بقعه بی بی شهربانو در ری ۲۵۷- ۳۰۵ .

ارزیابی منابع و اسناد روایات : ازمیان انبوه منابع ، دو منبع معتبراز کتب چهارگانه ی شیعه ی امامیه است یعنی " الاصول من الکافی " تالیف ثقه الاسلام ابوجعفرکلینی رازی (ره)، و " تهذیب الاحکام " تالیف شیخ الطایفه ابوجعفرتوسی (ره) است که مرحوم کلینی خلاصه رویداد را از اغاز تا انجام نقل کرده و سند نقل او به سند صفار قمی می رسد که در زیر خواهد امد . سپس کتاب "آلمقنعه فی الفقه" و "الارشاد " تالیف شیخ مفید (ره) که به لحاظ اعتبار اگر برتر از کتب اربعه شیعه نباشند بی گمان کمتر نیستند و من اعتبار آثارمرحوم شیخ مفید را برتر یا برابر با کتب اریعه می دانم !سپس کتاب "بصائرالدرجات فی فضائل آل محمد (ص) " تالیف محمد بن فروخ صفّارقمی) م۲۹۰ مهشیدی (است که رویداد را از آغاز تا انجام در خود دارد و دیگر منابع از او گرفته اند! در سند این رویداد چند راوی حضور دارند که معتبر ترین شان نصربن مزاحم راوی و مورخ و مولف کتاب صفین است . او کسی است که در سلسله سند بسیاری از احادیث و اخیار کلامی تاریخی آمده و مورد تایید شیعه و سنی است . ابن ابی الحدید معتزلی بیشتر روایات شرح نهج البلاغه را از همین نصربن مزاحم گرفته است . راوی معتبر دیگر جابر بن عبدالله انصاری از اصحاب رسول (ص) و امامان شیعه (ع) است که در اعتبار او تردیدی نیست . عمرو بن شمّر یکی از راویان این رویداد است که در کتب رجال شیعه متهم به غلوّ است ! غلوّ و نقد آن را نزد مشایخ حدیث و رجال شیعه مراتب گونه گونی است ؛ برخی روایت یا سخنی را که دیگری غلوّ نمی داند غلوّ می دانند و بالعکس . اگر کلینی یک محدثِ محض است لیک توسی یک متکلم برجسته و فقیه اصولی و متخصص علم حدیث و علم رجال و دارای کتب رجالی است و بی گمان به سلسله سند روایات در تهذیب که شرح روایی کتاب مقنعه استادش مرحوم شیخ مفید است توجه داشته است . چسبیدن به عمرو بن شُمّر از سوی ما جماعت جاهل و چپ زده و تازی زده روشنفکرگذشته که در ستیز با هویت و فرهنگ ملی ایران کاه را کوه می کردیم و دنبال بهانه می گشتیم نابخردانه بود ! و به همین دلیل پان عربیسم با ترجمه بخش هایی از کتاب شعوبیه ی من) بخش نقد و بررسی ازدواج شهربانو با امام حسین (و نقل آن در ده ها سایت و وبلاگ کوشیده تا ستیز

خویش را با فرهنگ ملی ایران از زبان من نشان دهد ! آن گونه که سه جریان تازی گرا ، باستان گرا و پان ترکیسم در درون و برون مرز به کتاب شعوبیه ی من استناد می کنند و هریک به اثبات دیدگاه خویش می پردازد([1] ! (در آن کتاب که تالیف دوره ی روشنفکری و تازی زدگی من بوده به همین راوی =) عمروبن شُمّر (چسبیده و کاهی را کوه کرده بودم !بی گمان در آن کتاب نکات تحقیقی تحلیلی بسیار جالبی است که اعتبار آن به قوت خود باقی است به ویژه که تفسیر و تحریری نوین از شعوبیه ؛ نهضت مقاومت ملی ایران علیه امویان و عباسیان) عنوان چاپ اول ۱۳۷۱خورشیدی) ارایه کرده ام که هنوز بی مانند است و همه پژوهندگان ازآن می گیرند هرچند که دزدان ادبی هم از آن می دزدند و تازی گرایان بی آن که موضوع و محتوای کتاب را بفهمند در تحریف آن سخت می کـوشنـد([2]! (آن کتاب از آغاز تا کنون مورد نقد و ناخرسندی بسیاری واقع شده وچاپ دوم آن)با عنوان :شعوبیه ؛ ناسیونالیسم ایرانی ۱۳۷۶ خورشیدی (در دولت رفسنجانی مورد سانسور قرار گرفت و سه صفحه ی آن حذف شد ! بی گمان تجدید نظر و چاپ آن کتاب در حال حاضر نیز نا ممکن است ! به تازگی این کتاب مورد نقد جدی یکی از کارگزاران حکومت با عنوان " لگد کوب خیال([3] (قرارگرفته و ضمن نقد دیدگاه من مبنی بر" اسلام ایرانی) "[4] (و نقل پاره هایی از کتاب شعوبیه ، مرا" نــوشعــوبـــیه"معرفی کرده است !! منبع دیگری که این رویداد را مفصل نقل کرده کتاب "دلائل الامامه " تالیف ابوجعفر محمدبن جریر بن رستم تبری شیعی) درگذشته ۳۸۵ مهشیدی (است که به سندی غیر از سند صفارقمی این رویداد را نقل کرده است .در سلسله سند تبری شیعی چند راوی معتبر قرار دارنداز جمله" : سلمه بن کهیل " و" مسیب بن نجبه "که هر دو توثیق شده اند و خدشه ناپذیرند . منع دیگری که این رویداد را نقل کرده کتاب" عیون اخبارالرضا)[4] (تالیف ابوجعفرصدوق)درگذشته ۳۸۱ مهشیدی (که او نیز به سندی دیگر این رویداد را نقل کرده و در سلسه سند آن راویان ثقه ای قرار دارند مانند ابوعلی بیهقی و محمدبن یحیای صولی و سهل بن قاسم . لازم است بدانیم که مرحوم صدوق نیز مانند مرحوم کلینی «محدّث» است و در نقل احادیث واخبار و روایات برای خویش معیارخاصی داشت و روایاتی را نقل می کرد که به سند و متن آن یقین داشت و برایش «حجّت» بود! متن این رویداد در منابع یادشده این گونه است که تاریخ و اسطوره درهم آمیخته به ویژه در روایت صفار و تبری و راوندی لیک اسخوان بندی رویداد ، تاریخی است و همه ی راویان با اختلاف در ساختار و الفاظ و اسامی به وقوع این رویداد تصریح و تاکید کرده اند ! جالب که افرادی چون محمدبن یزیدالمبرد)۲۱۰ مهشیدی (و ابومحمد عبدالله بن مسلم معرف به ابن قتیبه) -۲۱۳ ۲۷۶مهشیدی (که پان عربیست و بشدت ضد شعوبیه و ضدایرانی وعجم بودند استخوان بندی این رویداد را نقل کرده اندو این نشان از حقیقت این رویداد دارد!

نشانی از میراث معنوی آریایی ! در» صحیفه ی سجادیه «که نیایش های عارفانه امام سجاد)[4] (را دربر دارد ، نشانی بسیار برجسته از میراث معنوی آریایی دیده می شود! و آن نیایش سوم است در» درود بر فرشتگان«!در این نیایش با شکوه ، حضرت سجاد)[4] (به فرشتگان بسیاری درود می فرستد که برخی از آنان در فرهنگ آیینی سامی پیشینه ندارند و ویزه فرهنگ آیینی آریایی است !و نیز تعابیری وجود دارد که پیشینه ی آن در فرهنگ آیینی آریایی است !به فراز هایی از این نیایش گوش جان سپاریم....» : خدایا درود فرست بر قبیله های فرشتگان ؛ ...برگنجوران باران و پس و پیش برندگان ابرها ، و بر فرشته ی رعد و برق ، و فرشتگان برف و تگرگ ، و بر فرشتگان باران که قطره ها را فرو می آورند ، و بر فرشتگان بادها ، و بر فرشتگان کوه ها که نگهدارکوه هایند تا فرو نریزند ، و بر فرشتگان آب ها و پیمایش ریزش باران ها، و بر فرشتگان نعمت و نقمت، و بر فرشتگان گمارده بر آدمیان، و بر فرشته ی مرگ و یارانش و «....این فرشتگان و تعابیر در فرهنگ سامی بی پیشینه و نا شناخته اند ! از همین رو مرحوم استاد محمدجواد مغنیه دانشمند شیعی لبنانی که عرب خالصی است در

»شرح صحیفه ی سجادیه« می فرماید که» : من در آغاز در شرح این نیایش دچار تردید شدم زیرا موضوع آن بس دشوار و پیچیده است و اصولا موضوعی است که نه نظری است که مبتنی بر فکر و تامل باشد و نه عملی است که ربطی به زندگی ما انسان ها داشته باشد ....لیک ایمان و اعتقاد و ارادت قلبی من به پیامبر و اهل بیت اش برمن چیره شد و ترسیدم که اگر این نیایش را شرح نکنم در ارادتم فتوری پدیدار شود)«...ن.ک:فهرســـــــت آثــــــــار : /در سایه سار صحیفه ی سجادیه .**(و این نشان می دهد که موضوع و محتوای این نیایش در فرهنگ آیینی سامی بی پیشینه و ناشناخته است و به همین دلیل مرحوم استاد از درک و هضم و تحلیل آن ناتوان بوده اند !ریشه و پیشینه ی این فرشتگان را در میراث آیینی آریایی ببینید) !**ن.ک : فهرســـــــت آثــــــــار /ایران ؛ آیین و فرهنگ(

---

(۱) به نظر می رسد نویسنده ی این مطالب از پان ترکیست ها باشد که کوشیده با نقل مطالبی از کتاب شعوبیه ، دیدگاه ضدایرانی خویش را مستند سازد: «درفش کاویانی» : «نشان مقاومت ملّی ایرانیان» یا «جهل و خرافات بربرها» ؟ دکتر افتخارزاده در نسک «شعوبیه ، ناسیونالیسم ایرانی» (که یکی از بی نظیرترین تحلیل های تاریخی تاریخی اسلام است) می نویسند :«در این تردیدی نیست که اساطیر ایرانی از آغاز دوران تاریخی ایران در پی ظهور و سقوط هر سلسله ای دستخوش تغییر شده و آخرین دگرگونی اساطیر در دورة ساسانی روایات جدیدی صورت گرفته است.این نیز بدیهی است که اسطورة ضحاک در دورة ساسانی روایات جدیدی یافت ، از جمله داستان کاوه در اسطورة ضحاک ساخت دورة ساسانی است چرا که برای این داستان در اوستا و متون دینی باستان ، پیشینه و اثر و حتی یادی و نامی نمی توان یافت..........» و بعد حرف خودش را می زند و زهرش را می ریزد : «درفش کاویانی» نه تنها مظهر آزادی ایرانی نیست بلکه مظهر اسارت تودة مظلوم و در بندِ ملتی است که بالجبار می بایست با تعالیم جادوگران زردشتی خو می گرفتند ، درفش کاویان نماد خرافات و جهل محض پارسیان بوده و دامان وزین خردگرایی از این ترهات بدور است». !!

(۲) شاهد از غیب رسید ! ببینید چگونه این جماعت در تحریف کتاب می کوشند : كتاب شناسي « تاريخ اسلام » شعوبيه ناسيوناليسم ايراني- دكتر محمودرضا افتخارزاده . كتاب حاضر تحليلي است تاريخي از عوامل و انگيزه هاي پيدايش ناسيوناليسم ايراني يا نهضت شعوبيه به عقيده مولف اصلی ترین عامل پیدایش شعوبیه پان عربیسم عربی بود که آغاز آن به کودتاي سقیفه بر میگردد و پس از آن با بخشنامه هاي سري خليفه دوم به والي بصره در مورد برخورد تحقير آميز و كينه توزانه با موالي عجم و اسراي ايراني و ... خشم عجم را برانگيخت تا اينكه خليفه دوم قرباني اين تفكر ناسيوناليستي خويش گرديد. مولف معتقد است امويها با شعار افسارگسيخته پان عربيسم ، در خيانت به اسلام و آرمانهاي انساني آن از هيچ كوششي دريغ نكردند . قتل عام و تحقير ايرانيان توسط خلفاي اموي نتيجه واكنش طبيعي ايرانيان تحت عنوان مقاومت ملي و يا نهضت شعوبيه دانسته شده است . طرفداران پان عربيسم معتقد بودند ، زبان عربي اصل است ، اسلام دين عربي است ، قرآن به زبان عربي است ، پيامبر اسلام عرب است و هر كس ديني غير از اسلام را بپذيرد از او پذيرفته نيست . گروهي از فقها و متكلمان در صدد اصلاح و پايان دادن به شعارهاي قومي و ملي بر آن شدند تا بر اصل مساوات اسلامي و تساوي حقوق اجتماعي افراد اعم از عرب ، عجم ، سياه و سفيد تاكيد و اعلام نمايند كه اداي شهادتين ، اجراي عقود و قرائت و .. الزام ندارد كه حتما به زبان عربي باشد بلكه هر كس (در صورتي كه قادر به فهميدن زبان عربي نيست) با زبان و فرهنگ خود تواند اين اعمال را انجام دهد . مولف معتقد است اين اقدام اصلاحي فقها كه مي خواست زبان عجمي را در كنار زبان عربی قرار دهد، موجب سوء استفاده ناسيوناليستهاي ايراني قرار گرفت تا جايي كه نهضت شعوبيه با تحقير وطعن به عربيت و فرهنگ اسلامي قصد داشت زبان عربي را از عرصه فرهنگي ايرانيها برچيده اصالت رابه زبان عجمي يا فارسي دادند. در اين ميان شعرا و ادباي فارسي به سرعت زبان عربي را فرا گرفته و نهضت بزرگ ترجمه را پديد آوردند . در دوره عباسي و تا قرن ششم شعراي ايراني در هجو عربيت ، هجو خلفاي عرب ، خلق داستانهاي موهوم در مورد شاهان ساساني و ... زياده رويهايي كرده اند كه امروزه دست آويز دشمنان شيعه اماميه گرديده است .نكته هاي قابل تامل : ص۸۸، ص ۹۵، ص ۱۱۲ ، ص ۱۱۳صرف نظر از برخي نكات قابل تامل كتاب بيشتر به واليان و خلفاي اسلامي آن زمان متعرض است نه به اصل اسلام ، كتاب تحقيقي تاريخي و در خور توجه است. /كتابخانه اهل بيت/http://lib.ahlolbait.ir/parvan

(۳) **نوشعوبیه** : آورده شد که جنبش باستان ستايي و غرب گرايي توامان، که گاه به اسلام ستيزي نيز فرو مي غلطد، و از نيمه عصر قاجار آغاز و با فراز و نشيب هايي تا امروز نيز تداوم دارد، بيشتر از شعوبيه تاريخي، برخوردار از خصيصه ها و تاثير گذاري هايي است که براي شعوبيه‌ی عصر عباسي ارائه مي گردد. به ديگر تعبير، اين جنبش بيشتر شعوبي است تا شعوبيه‌ی تاريخي. جنبشي که مي توان آن را شعوبيه جديد يا نو شعوبيه ناميد.در پاره اي از آثار معاصر که مي توان آن را در شمار آثار "شعوبيه‌ی جديد" يا " نو شعوبيه " خواند، در راستاي برجسته نمايي آنچه مقاومت ملی ايرانيان در برابر تازيان خوانده می شود، گاه کارنامه اي از اعمال برخي شعوبيان، يا قهرمانان نهضت شعوبي ارائه مي گردد، که سخت اسف انگيز و شعور ستيز و بالخصوص براي

ايران و ايراني وهن آور است. نمونه هايي ازاين دست نوشتارها، در ذيل آورده مي شود- قسمت هايي به اندازه اي موهون است كه فرو گذارده مي گردد - : « موالي با صدا و صورت دلرباي خود بسياري را به پاي خويش افكندند. ضربه هاي شهواني غنا كمتر از لرزه هاي هجا نبود. و اين ها همه واكنش غيظ و كينه اي بود كه موالي و اعاجم از اعراب در دل داشتند. تنها آن بخش از موالي كه به اسلام و قرآن پناه بردند توانستند خشم و كينه خويش را از اعراب از دل بشويند و يا تسكين دهند. اما اكثريت موالي براي گرفتن انتقام از هر زمينه و فرصتي بهره گرفتند» *[محمود رضا افتخارزاده، شعوبيه ؛ ناسيوناليسم ايرانى تهران : معارف ، ۱۳۷۶ ، چ ، ۲ ، ص ۲۷۵]* . « غنا در خدمت جبهه سياسي بود: بسياري از اشراف متعصب و متكبرعرب، مغلوب صورت و صدا و ۰۰۰موالي امرد شدند حنين حبري از موالي امردي بود... . او لباس اشراف ايراني عهد ساساني را مي پوشيد و مي خواند و مي نواخت و ... . همو بود كه مردم مدينه در استقبال از او فرسنگ ها راه آمدند و در كنسرت او سقف خانه ها از كثرت ازدحام آدميان برسر حاضران خراب شد» *[همان جا]*.« ابن عايشه مولاي امرد ديگري بود كه صدايش شورشهوت را در بلاد عرب برانگيخت و مرزهاي شريعت را شكست و به كانون زندگي زاهدانه متشرعان عرب راه يافت و آن چنان ... كه هشام بن عبدالملك را سخت نگران ابهت عربي ساخت. گويند او بسياري از مدعيان تقوي و تقدس را پريشان ساخت و ... » *[همان جا]* .ن.ک :tayeb1.blogfa.com/post-112.asp بديهى است كه «كارگزار» زبان و ادبيات روايى انتقادى مرا درنيافته و به چنين گردابى از نادانى مطلق افتاده است **!** يعنى «**كارگزار** »زبان نقد و" **ذمّ** " يا"**ذمّ شبه مدح** "مرا زبان" مدح" پنداشته است **!!** اشتباهى كه همه ناقدان كتاب شعوبيه دچار آن شده اند **!!**

(۴)« **كارگزار**» ديدگاه مرا در تعريف **اسلام ايرانى** از وبلاگ ايران شناسى نقل و نقد كرده است :«اسلام عنصر پايه اى يا بنيادين هويت ملى است . بديهى است كه منظور ، اسلام ايرانى است كه به مثابه ظرف و مظروف فرهنگ و هويت ملى است . " **/** "وقتى مى گويم اسلام ايرانى يعنى اسلامى كه حافظ و ضامن استقلال ، تماميت ارضى ، هويت و فرهنگ ملى ايران است . و اين اسلام ، تشيع اماميه است كه همه ميراث ملى ، ودايع و خاطره قومى ايرانى را در خود دارد" *[محمود رضا افتخار زاده، وبلاگ پرسش و پاسخ پيرامون ايران شناسى . براي آگاهي بيشتر رجوع شود به ديگرآثار مشار اليه]* براى دريافت نقد ***كارگزار*** .ن.ک: http://tayeb1.blogfa.com/post-110.aspx

تسنّن درسرشت وساختار،

ناسازگارباهویّتِ ایرانی وفرهنگِ ملّی ایران!

پرسش:

با سلام و احترام . جناب عالی در برخی آثارتان و نیز در برخی مقالات این وبلاگ مکرر گفته اید : " تسنن ضد فرهنگ ، هویت ، حاکمیت ، استقلال و تمامیت ارضی ایران است " . هرچند که در کتاب نایاب " اسلام و ایران ؛ مذهب و ملیت ایرانی " به درستی علمی و مستند تاریخی این حقیقت را نشان داده و اثبات کرده اید و در مقالات این وبلاگ صریحا بر این حقیقت تاکید و تصریح نموده اید .به عنوان یک دانشجوی تاریخ از شما تقاضا دارم که اگر ممکن است و وقت دارید این حقیقت را به تفصیل بیان کنید زیرا "سنیان مقیم ایران" (و نمی گویم" سنیان ایرانی" زیرا ایرانی اصیل سنی نمی شود) برآن شده اند تا از آب گل آلود موجود ماهی بگیرند و در این راه حمایت همه جانبه مالی و فنی وهابیان حاکم بر حجاز و شیوخ پفیوز کرانه خلیج فارس را دارند و علاوه بر زاد و ولد دوچندان وافزودن بر شمارسنیان (وهابیان حاکم برحجاز به سنیان مقیم ایران در برابرهربچه ای که پس اندازند صدها و یا هزارها دلار جایزه می دهند . گویند امام جمعه سنی یکی از شهرهای جنوب شرق ایران در گذر این سی سال هفتاد یا نود بچه تولید کرده است!!) ، استفاده از استخوان های پوسیده و یاوه های مرتدان جاهل و مزدوری چون شریعت سنگلجی تهرانی ، برقعی شیطانی ، قلمداران قمی ، شریعتی مزینانی و دیگر حرامیان خائن به ایران در شبکه های ماهواره ای ، و استخدام افراد بیمار روانی و خل و چلی مانند « قلی ننه جگرکی» با نام مستعار«حرامک مشیری» نا نجیب و... می کوشند تا توده های ساده دل و نسل نورسته نادان و ناآگاه و پریشان را بفریبند ! با توجه به این حقایق وغفلت حاکمیت از این وقایع ، خواهش دارم که در صورت امکان از نوشتن مقاله ای مفصل دریغ ندارید .

پاسخ :

سرشت و ساختارِتسنّن!

یادآوری !

حقیقت و واقعیت این بود که نهضت اسلام در گذر بیست و سه سال رسالت ،نظام قبایلی ، مناسبات اجنماعی، پایگاه طبقاتی ونظام ارزشی جزیره العرب را بهم ریخته بود؛ بردگان را ارج نهاده گستاخی بخشیده بود ، به برابری و برادری انسانی فرا می خواند و معیار ارزشی را پرهیزکاری اعلام کرده بود و بدین سان منافع اشرافیت قبایلی عرب را به خطر انداخته بود ! این وضع برای اشراف و سران قبایل قابل تحمل نبود. کوشش های جبهه ی مقاومت مکه علیه نهضت ره به جایی نبرد و قرار براین شد که از درون به کار نهضت پایان داده شود ! بدین سان بود که سران بانفوذ و نخبگان برجسته ی قبایل در

سال های پایانی دوره ی مکه به نهضت پیوستند و در سال های دوره ی مدینه زمینه سازی کردند تا آب رفته را به جوی بازاورند ! این خواسته و آرزو در پی مرگ رسول (ص)، در سقیفه بنی ساعده (= سایبان میدان مرکزی مدینه) برآورده شد !

رویداد سقیفه پیروزی نامشروع سیاسی نظام قبایلی عرب بود که برای نخستین بار توفیق یافت تا برجزیره حکومت سراسری تشکیل دهد و سیادت از دست رفته را برتر و بهتراز پیش باز یابد ! مانند هر نهضتی دیگر در تاریخ ، سران سقیفه که نخبگان قبایل بودند به طمع قدرت به نهضت اسلام پیوستند وآن هنگامی بود که به یقین دریافتند این نهضت پیروز می شود ! عمرپسرخطاب خلیفه ی دوم عرب (رضی الله عنه)، در یک تنگنای سیاسی (هنگامی که به وجود کودتای همدستان رقیب اش علیه خویش پی برد) به ناچار اعتراف کرد که "رویداد سقیفه " یا " کانت بیعه ابی بکرفلته کفلتات الجاهلیه "(یعقوبی/تاریخ۲/۱۵۸) یا "انها کانت فلته کفلتات الجاهلیه" (الغدیر ۵/۳۷۰+۷/۷۹ به نقل از منابع سنیان) فلتهدر لغت عرب به معنای یک حرکت سیاسی سریع نامشروع است (= یقع الامر من غیراحکام .ن.ک :لسان العرب + المنجد) دقیقا معادل اصطلاح " کــودتـــا =*Coup d' tat*" در ادبیات سیاسی حقوقی معاصرجهان که نظام های برآمده از کودتا را به رسمیت نمی شناسد و همه پیامدها و دستاوردها ی آن را نامشروع و غیرقانونی می داند ! اگر نهضت اسلام در گذر بیست و سه سال به احیای ارزش های انسانی پرداخته بود : " یا ایهاالناس ! انا خلقناکم من ذکر و انثی م جعلناکم شعوبا و قبائل ... ان اکرمکم عندالله اتقیکم ... "= ای مردم ! ما شمارا از نر و ماده ای آفریدیم و شما را قبیله و ملت قراردادیم ... هان که گرامی ترین شما نزد خداوند ، پرهیزکارترین شماست ... (قرآن /حجرات۱۳) . یا : "...ان الله اذهب بالاسلام نخوه الجاهلیه ... الا ان الناس من ادم و ادم من تراب ... الا لا فضل لعربی علی عجمی و لا لعجمی علی عربی و... الا بالتقوی ...ان العربیه لیست باب و والد و لکنها لسان ناطق ..." هان که خداوند به وسیله ی اسلام نخوت جاهلیت را زدود ... هان که مردم همه از ادم اند و ادم از خاک... عرب را بر عجم و عجم را بر عرب برتری نیست ... مگر به پرهیزکاری ... هان که عربیت به پدر و مادر نیست ، عربیت تنها زبانی رساست ! (ن.ک : الغدیر ۶/۱۸۶،۱۸۸،۱۸۹) ، کودتای سقیفه به احیای عروبت و نظام قبایلی و تجدید مناسبات جاهلیت روی آورد : « قال النبی :احبّوا العرب لانّی عربیّ و القران عربیّ و لسان اهل الجنه عربیّ » (ن.ک :ابن قتیبه / رسائل۲۹۳) و چنان در این راه کوشید که پس از بیست و پنج سال حکومت و حاکمیت ، به تعبیر مولا علی (ع) :«لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا » اسلام چون پوستینی وارونه ترسناک و هولناک می نمود که هم چنان در تاریخ ماند ومبانی نظام های خلافت عربی را ساخت !

تسنن با چنین سرشتی ازعروبت مطلق و ساختاری ازسنن نظام قبایلی عرب از« سقیفه »برخاست و در پی اشغال سرزمین ها خویش را براقوام و ملل مغلوب تحمیل نمود ! سرشت و ساختاری که مبانی آن سیادت عروبت و قومیت عربی است :

"جنس العرب افضل من سائرالاجناس . قال رسول الله (ص) : «حب العرب ایمان و بغضهم نفاق !» ان جنس العرب افضل من جنس العجم ؛ عبرانیهم و سریانیهم ، رومیهم و فرسیهم و غیرهم ... ولیس فضل العرب بمجرد کون النبی منهم و ان کان هذا من الفضل ، بل هم فی انفسهم افضل ...» =« جنس عرب برتر از دیگر جنس هاست . رسول فرمود :«عرب دوستی ایمان است و عرب نادوستی نفاق است !»«هان که جنس عرب برتراز جنس عجم است ؛ برتر از جنس عبرانی و سریانی و رومی و ایرانی و دیگران ... برتری عرب تنها در این نیست که رسول از ایشان است هرچند که این خود یک فضیلت است لیک عرب ها ذاتا از دیگران برترند ...» قال رسول الله (ص) : « من سبّ العرب فاولئک

هم المشرکون »= رسول فرمود : «کسانی که به اعراب ناسزا می گویند هم ایشان مشرک اند !» ابن حجر در کتاب «مبلغ الارب فی فخرالعرب» گوید : حاکم نشابوری و بیهقی از عبدالله پسر عمر خطاب (رض) نقل کرده اند که گفت : رسول (ص) فرمود : « لما خلق الله الخلق اختار العرب ... » =« خداوند چون آفریدگان را بیافرید عرب را برگزید ...» حاکم نشابوری در «المستدرک» و طبرانی در «المعجم الکبیر» و در «المعجم الاوسط» از عبدالله پسر عمرخطاب(رض) نقل کرده اند که رسول (ص) فرمود : « فمن احب العرب فبحبی احبهم و من ابغض العرب فببغضی ابغضهم » =« هرکه عرب را دوست بدارد مرا دوسته داشته دوستش همی دارم و هرکه با عرب نادوستی کند مرا دشمنی کرده دشمنش همی دارم» ! طبرانی در «المعجم الاوسط» اورده که : ابوهریره از رسول (ص) نقل کرده که فرمود : « ان الله حین خلق الخلق بعث جبریل فقسم الناس قسمین ،فقسم العرب قسما و قسم العجم قسما و کانت خیره الله فی العرب ...»«خداوند انک که افریدگان را افرید ، جبریل را فرستاد تا مردم را دو بخش کرد؛ عرب را بخشی و عجم را بخشی نمود و گزیده خداوند در عرب بود ...» ترمذی و حاکم و دیگران از سلمان فارسی روایت کرده اند که رسول فرمود :« یا سلمان ! لا تبغضنی فتفارق دینک ! قلت : کیف ؟... قال : تبغض العرب فتبغضنی »=« ای سلمان ! با من دشمنی نورزی که دینت را از دست بدهی ! سلمان گوید عرض کردم : چگونه چنین چیزی ممکن است ؟! ... فرمود : که با عرب دشمنی ورزی با من دشمنی ورزیده ای ! » ابن تیمیه گوید : « رسول از این روی سلمان را مورد خطاب قرار داده که او نسبت به ایرانیان در اسلام پیشی دارد و دارای فضایلی است که در احادیث آمده است تا هشداری باشد به دیگر ایرانیان ...و این دلیلی است بر این که بغض با جنس عرب و دشمنی با اعراب کفر یا سبب کفر است و معنای ان این است که اعراب از دیگران برترند و محبت شان سبب قوت ایمان می گردد و هرکه حب اش موجب ثواب گردد ، بغض اش موجب عقاب گردد و این دلیل بر فضل عرب است از همین رو سلمان فارسی گفته است : « نفضّلکم یا معاشر العرب لتفضیل رسول الله ایاکم ؛ لا ننکح نساء کم و لا نوء مکم فی الصلاه »=«ای اعراب ! ما شما را برتر می دانیم چراکه رسول الله (ص) شما را برتری داده ، از این رو ما عجم ها لایق نیستیم که با زنان شما ازدواج کنیم و پیش نمازتان باشیم »و نیز سلمان فارسی گفته : « فضّلتمونا یا معاشرالعرب باثنتین ؛ لا نوء مکم فی الصلاه و لا ننکح نساء کم »=« شما عرب ها در دو چیز بر ما برتری دارید که پیش نمازتان نباشیم و با زنان تان ازدواج نکنیم ». حاکم و طبرانی از انس روایت کرده اند که رسول فرمود :« حب العرب ایمان و بغضهم کفر فمن احب العرب فقد احبنی و من ابغض العرب فقد ابغضنی » = «عرب دوستی ایمان بوَد و عرب نادوستی کفر ، هرکه عرب را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکه عرب را دشمنی ورزد مرا دشمنی ورزیده !» عبدالله پسر احمد حنبل در «مسند» پدرش روایت کرده که: رسول فرمود : « لا یبغض العرب الا منافق »= «تنها منافق بوّد که با عرب دشمنی ورزد !» و نیز از ابن عباس روایت است که گفت : رسول فرمود : « احبّوا العرب لثلاث ؛ لانه عربی و القران عربی و لسان اهل الجنه عربی ! »= «عرب ها را به این سه دلیل دوست بدارید ؛ چون رسول عرب است ، قران به زبان عربی است و زبان بهشتیان عربی است ! » ترمذی از عثمان پسرعفان (رض) روایت کرده که : رسول فرمود : « من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله موّدتی » = «هرکه به عرب خیانت کند به شفاعتم درنیاید و موّدتم اورا نرسد ! »(تا اینجا ن.ک : ابن تیمیه / اقتضاء الصراط المستقیم ۱۴۸به نقل از کتاب السنه تالیف ابومحمدحرب بن اسماعیل کرمانی متوفای ۲۴۸ قمری+ ذهبی / سیراعلام النبلاء ۱۳/۲۴۴ش+۱۲۷ حاکم / المستدرک و...) . رسول فرمود :« من ابغض العرب ابغضه الله»=« هرکه با عرب دشمنی ورزد خدای با وی دشمنی کند ! »رسول فرمود : « اذا سالتم الحوئج فاسالوا العرب ... »=«هرگاه خواسته خواهید از عرب خواهید ...» (ن.ک : ابن عبدربه اندلسی / العقدالفرید۲۷۹-۳/۲۷۸).جابرپسرعبدالله انصاری روایت کرده که رسول فرمود : « حبّ ابی بکر و عمر من الایمان و بغضهما من الکفر و حبّ العرب من الایمان و بغضهم من الکفر»= «دوستی ابوبکر و

عمر از ایمان است و دشمنی با این دو از کفر، و دوستی عرب از ایمان است و دشمنی با اعراب کفر باشد ».

نتیجه :

« و علی المسلم غیرالعربی ان یدرک العلاقه الاصیله بین العروبه و الاسلام...» = «بر مسلمان عجم واجب است که رابطه ی ریشه دار میان عروبت و اسلام را دریابد ... ». «فان الذی علیه اهل السنه والجماعه ، اعتقاد ان جنس العرب افضل من جنس العجم ؛ عبرانیهم و سریانیهم و رومیهم و فرسیهم و... هذا مذهب ائمه العلم و اصحاب الاثر و اهل السنه المعروفین بها ، المقتدی بهم فیها ... فمن خالف شیئا من هذه المذاهب او طعن فیها او عاب قائلها فهو مبتدع خارج عن الجماعه ، زائل عن منهج السنه و سبیل الحق... »=« آنچه اهل سنت و جماعت برآنند ، باور به این که جنس عرب برتر از جنس عجم است ؛ برتر از جنس عبرانی و سریانی و رومی و ایرانی و...این باور و راه و رسم پیشوایان دین و راویان احادیث و اخبار و اهل سنت است که به این عقیده شناخته شده اند واز ایشان در این عقید ه پیروی کنند ... هرکه پشیزی با این عقیده مخالفت کند یا از این عقیده نقد و انتقادی نماید یا معتقد به این عقیده را نکوهد ، آن کس بدعت گزار و از اهل سنت نیست ، از رسم و روش سنت و راه حق برون است ...».

همه ی مشایخ سنی ایرانی از آغاز تا انجام برای خویش هویت عربی قائل بودند و برای خود شجرنامه ی عربی می ساختند و هویت ایرانی خویش را انکار می کردند واگر خود توفیق انجام این مهم را نمی یافتند مریدان و مقلدان و پیروان و مدافعان عروبت و قومیت عربی به این مهم اقدام می کردند و تبار و ریشه ایرانی آنان را محو و به ایشان ریشه وتبارعربی می دادند !

مشایخ سنی ایرانی :

« نعرف للعرب حقها و فضلها و سابقتها و نحبّهم لان حب العرب ایمان و بغضهم نفاق و لا نقول بقول الشعوبیه و اراذل الموالی الذین لایحبون العرب و لایقرون بفضلهم فان قولهم بدعه و خلاف» = « ما به حقانیت و برتری و پیشینه ی ایمان و اسلام عرب ها معترفیم و دوست شان داریم زیرا عرب دوستی ایمان است و بغض شان نفاق ، و آنچه را شعوبیه و فرومایگان ایرانی بر زبان می رانند که عرب دوست نیستند و به برتری اعراب اقرار نمی کنند ، بر زبان نمی رانیم چراکه سخن شان بدعت و نادرست است »!(ن.ک : منابع پیشین).

ساختار روایی فقهی کلامی تاریخی تسنن!

درپی اشغال ایران و گرفتن اسیران ، عمرپسرخطاب خلیفه ی عرب) رض **(به فرماندهان لشکر نوشت »:لا تجلبوا علینا من العلوج احدا» =« هیچ یک از علوج(=اسیران ایرانی) را به مدینه نفرستید)« !**ن.ک: عمربن شبّه / تاریخ المدینه +۱/۸۹۲ابن ابی الحدید/ شرح +۳/۱۴۵طبری /تاریخ +۱/۲/۲۷۵۲ابن سعد/طبقات ۳/۳۴۹**. (نامه ی عمرپسرخطاب)** رض **(به ابوموسی اشعری کارگزارخلیفه درعراق» : اعرض من قبلک من اهل البصره فمن وجدته من الموالی و من اسلم من الاعاجم قد بلغ خمسه اشبار فقدمه فاضرب عنقه) «[۱]» = (از ایرانیان مقیم بصره دوری کن و هرکه از ایشان را دیدی و هرعجمی که مسلمان هم شده باشد وقدش به پنج وجب رسیده باشد گردن بزن)«!** ن.ک : کتاب السقیفه۲/۷۴۲-۷۴۳/۲۳ **.(عمرپسرخطاب)**رض **(دیوان اداری خلافت اش را این گونه تدوین کرده بود**

» :ان عمربن الخطاب(رض) لما وضع دیوان العطاء کتب الناس علی قدر انسابهم فبدا باقربهم نسبا الی رسول الله) ص (فلما انقضت العرب ذکر العجم . هکذا کان الدیوان علی عهد الخلفاء الراشدین»=« عمرپسرخطاب) رض (دیوان اداری حق و حقوق را بر اساس نسب های خویشاوندی تدوین کرده بود وقتی همه ی عرب ها را نوشت نوبت به عجم ها رسید . در دوره ی خلفای راشدین دیوان براین پایه بود) «ن.ک :ابن تیمیه/ اقتضاء الصراط ۱۴۹. (بدیهی است که امام علی) ع (سیره ی شیخین را نپذیرفت و دیوان را بر اساس مساوات میان مسلمانان نوشت و همین امر باعث دشمنی طرفداران شیخین و بنی امیه و ... با آن حضرت گردید . این از بدیهیات تاریخ صدراسلام است) ن.ک :نهج البلاغه/خطبه ۳،۹، ۱۱و . (...نامه ی معاویه پسرابوسفیان به زیاد پسر سمیه... » : انظر الی الموالی من الاعاجم فخذهم بسیره عمربن الخطاب فان فی ذلک خزیهم و ذلهم ؛ ان تنکح العرب فیهم و لاینکحوهم ، و ان ترثهم العرب و لا یرثوهم ، و ان تقصر بهم فی عطائهم و ارزاقهم ، و ان یقدموا فی المغازی یصلحون الطریق و یقطعون الشجر ، و لا یوء مّ احد منهم العرب فی الصلاه ، و لا یتقدم احد منهم فی الصف الاول اذا حضرت العرب الا ان یتمّوا الصفّ ، و لا تولّ احدا منهم ثغرا من ثغورالمسلمین و لا مصرا من امصارهم و لا یلی احد منهم قضاء المسلمین و لا احکامهم فان هذه سنّه عمرفیهم و سیرته» =«مواظب ایرانیان باش و با ایشان به روش عمرپسرخطاب رفتارکن که خواری و زاری شان در این روش است که : عرب ها از ایشان زن بگیرند و به ایشان زن ندهند ، عرب ها از انان ارث برند و ایشان ارث نبرند ، از سهمیه و حق و حقوق و خورد و خوراک شان بکاه ، در جنگ ها کارشان راه سازی و کندن درختان از سر راه لشکرباشد ، هیچ یک از ایشان حق ندارد پیش نماز عرب ها شود ، وقتی عرب ها در نماز حضور دارند هیچ یک از ایشان حق ندارد در صف اول نماز جماعت باشد مگر برای کامل شدن صف نماز ، هیچ یک از ایشان را بر مرزها و شهرهای مسلمانان نگماری ، هیچ یک از ایشان رابه قضاوت مسلمانان نرسانی ، هان که این سنت و سیره ی عمر با ایشان بود) «(۲) !(ن.ک : کتاب السقیفه ۲/ ۷۴۰/۲۳ مقایسه کنید : ابن عبدربه اندلسی (م۳۲۸ق)/ العقد الفرید ۳/۳۶۰- ۳۶۱ :اعراب به ایرانیان کنیه نمی نهادند و ایشان را با لقب و اسم صدا نمی زدند. با ایشان در یک صف پیاده راه نمی رفتند و ایشان را سواره جلو نمی انداختند . ایرانیان بر سر سفره ی اعراب باید دست به سینه می ایستادند. اگر ایرانیان اهل علم و فضل بودند ایشان را در پایین پا می نشاندند تا هر بیننده ای بداند که وی عرب نیست . اعراب ایرانیان را به نماز میت راه نمی دادند و اگر ایرانیان حاضر بودند اعراب بر می گشتند . خواستگاران حق نداشتند از پدر یا برادر زن و دختر ایرانی خواستگاری کنند باید از ارباب عرب لیشان خواستگاری می کردند اگر اجازه می داد عقد درست بود و گرنه عقد باطل بود و زنا محسوب می شد . اعراب می گفتند اگرمارا هیچ حقی برگردن ایرانیان نباشد همین که ایشان را از کفر رهانیده و از دارالشرک به دارالایمان کشانیده ایم انان رابس است... اعراب می گفتند ما برای نجات ایرانیان جان خویش را به خطرانداختیم و چه حقی از این بزرگتر که برای نجات کسی جان دهی ! خداوند ما را به جنگ با شما ایرانیان فرمان داده و جهاد با شما را برما واجب فرموده و بردگی و بندگی شما را مطلوب ما نموده ».(... ابی عمربن الخطاب ان یوّرث احدا من الاعاجم الا من یلد فی العرب» =« عمر پسرخطاب) رض (منع کرد که هیچ یک از ایرانیان از یکدیگرارث نبرند مگرآن که عرب زاده باشد)« ن.ک : کتاب السقیفه ۲/۷۴۰/۲۳.+مالک / الموطّاء + الغدیر ۶/۱۸۷. (

نوروز ایرانی نزد سنیان!

ما وُرِدَعندَاهلِ الّسنّة فی حُکمِ عیدالنّیروز !

«لایجوز للمسلمین الاحتفال بعیدالنیروز و لا تخصیص باحتفال او طعام او هدایا . قال الشیخ ابن جبرین :لایجوز الاحتفال بالاعیاد المبتدعه کعیدالمیلاد و عیدالنیروز و المهرجان ...»=« جشن گرفتن عید نوروز برمسلمانان روانیست و روا نیست که برای نوروز جشنی اختصاص دهند یا شام وناهار یا هدیه ها اختصاص دهند ! ابن جبرین گوید : جشن گرفتن عیدهای ساختگی مانند عیدمیلادمسیح و عید نوروز و مهرگان ...روانیست !»(ن.ک :کتاب اللولوالمکین من فتاوی ابن جبرین +۲۷ الموسوعه الفقهیه ۱۲/۷). «حدّثنا ابوبکر قال: سئل عن صوم النیروز ، فکرهه و قال یعظّمونه الاعاجم . قال : اخبرنا هشام ، قال : سئل عن صوم یوم النیروز! قال : مالکم و النیروز ؟! لا تلتفتوا الیه فانما هو للعجم !...»= بوبکرگوید : «از روزه نوروزپرسیدند ! آن را مکروه دانست و گفت : نوروز عید عجم است !هشام گوید : از روزه ی روز نوروز پرسیدند! گفت : شما را به نوروز چه ؟! به نوروز توجه نکنید که نوروز از عجم است !» «لیس للمسلمین عید یحتفلون به الا عیدالفطر و عیدالاضحی ، و ما سوی ذلک فهی اعیاد محدثه ، لایجوز الاحتفال بها... ویدخل فی اعیاد المحدثه عیدالنیروز.... و اذا کان العید فی الاصل عیدا للکفار کعیدالنیروز ، کان الامر اشدّ و اعظم ! و عیدالنیروز عیدجاهلی کان یحتفل به الفرس قبل الاسلام ... »=« مسلمانان را جز عید فطر و عیدقربان عیدی نیست که ان را جشن بگیرند! به جز این دو ، دیگر عیدها ساختگی است که جشن گرفتن آنها جایز نیست !... عید نوروز از جمله عیدهای ساختگی است ... و هرگاه عید در اصل عبد کافران باشد مانند عیدنوروز ، حرمت آن شدیدتر و گناه آن بزرگ تر است ! و عید نوروز عیدی جاهلی است که ایرانیان آن را پیش از اسلام جشن می گرفتند ...» قال الذهبی (۷۸۴ق) : «اما مشابهه الذمه فی المیلاد و الخمیس و النیروز فبدعه ، فان فعلها المسلم تدیّنا فجاهل ، یزجر و یعلّم ، و ان فعلها حبّا لاهل الذمه و ابتهاجا باعیادهم فمذموم ایضا »=« ذهبی از علمای سنی سده ی هشتم هجری گوید : مشابهت مسلمان به کافران ذمی در برگزاری جشن میلاد مسیح و جشن خمیس مسیحی و جشن نوروز بدعت است ! اگر مسلمان از روی دین داری چنین کند نادان است ، باید که بازداشته شود و آگاه گردد ، اگر از روی دوستی کافران ذمی و شادمانی به جشن هایشان چنین کند ، نیز کاری ناپسند و نکوهیده کرده است »(ن.ک : الذهبی / رساله التمسک بالسنن و التحذیر من البدع .+ مجله الجامعه الاسلامیه ۱۰۳/۱۰۴).«روی عن عبدالله بن عمر(رض) انه قال : من مرّ ببلاد الاعاجم فصنع نیروزهم و مهرجانهم و تشبّه بهم حتی یموت و هو کذلک حشرمعهم یوم القیامه ... فان الموافقه فی جمیع العید موافقه فی الکفر... قال رسول الله (ص) :" من تشبّه بقوم فهو منهم »=« از عبدالله پسر عمرخطاب (رض) روایت است که گفت : هر مسلمانی که به سرزمین ایرانیان رود و جشن نوروز و مهرگان شان را برگزارکند و با ایشان همانندی نماید تا که بمیرد ، او در روز قیامت با آنان محشور خواهد شد ... چراکه همانندی در همه ی مراسم عید همانندی در کفر است... رسول(ص) فرموده : " هرکه همانند قومی شود از آن قوم است »(ن. ک : احمدحنبل / المسند + ابوداود / السنن).« قال قاضی خان فی رجل اشتری یوم النیروز شیئا لم یشتره فی غیر ذلک الیوم ، ان اراد به تعظیم ذلک الیوم کما یعظمه الکفره ، یکون کفرا ...» =«قاضی خان از فقیهان سنی گوید : فرد مسلمانی که در روز نوروز چیزی بخرد که آن چیز را در غیر آن روز نمی خرد ، اگر منظورش بزرگداشت نوروز باشد آن سان که کافران آن را گرامی می دارند ، کفر است ... »«عید النیروز عید المجوس فاحذروه ! فلا یجوز للمسلم الاحتفال به او المشارکه فی ذلک ! و قد فسّر غیر واحد من السلف کابن سیرین و مجاهد ، الزور بانه اعیاد الکفار ... و قد دلت الادله من الکتاب و السنه علی انه لا یجوز ان یعظم المسلم یوما یعظمه الکفار ...» قال ابن القیم (ره) : « و اما التهنئه بشعائر الکفر المختصّه به ، فحرام بالاتفاق ...» = «عید نوروز عید زرتشتیان است از ان بر حذر باشید ! جشن گرفتن نوروز یا شرکت در ان بر مسلمان جایز نیست ! بسیاری از فقیهان گذشته ماتند ابن سیرین و مجاهد در معنای واژه ی "الزور" در فرآن گفته اند که یعنی عیدهای کافران ... از قرآن و سنت ادلّه ی است که دلالت دارد بر این که بر مسلمان جایز نیست که روزی را که کافران بزرگ می دارند بزرگ

دارد !... ابن قیّم از فقیهان سنی گوید : »«گفتن شادباش و تبریک به شعائر ویژه ی کفر ، به اتفاق فقیهان اسلام حرام است ...» (مقایسه کنید: دهلوی/ التحفه الاثناعشریه۲۳۶-۲۳۲: در نقد شیعه امامیه که نوروز را گرامی می دارد و برایش فضایلی قائل است ، می گوید :« از بدعت های شیعه امامیه این است که نوروز را که از عیدهای مجوس است و اسلام آن را محو کرده گرامی می دارند ... ونیز غسل روز نوروز را سنت می دانند .. و این بدعت محض در دین است ...» .

بدین سان تسنن به دلیل سرشت و ساختار عربی خویش ، هرآنچه را که عربی نیست اسلامی نمی داند و به رسمیت نمی شناسد ! همه ی سنن و آیین های فرهنگی هویتی معقول و منطقی اقوام و ملل مغلوب را کفر و شرک می پندارد که «اسلام عربی» آن را نهی و نفی و محو کرده است ! تسنن چیزی جز سننِ نظام قبایلی و غلبه ی فرهنگ پان عربیسم بیش نیست.

خواننده ی خردمند ایرانی بداند که :

به ایران سوگند! بیان این حقایق به هیچ روی از سر حبّ علی(ع) و بغض ابوبکر و عمر و عثمان(رضی الله عنهم) نیست ! حقیقت تحقیقی و تاریخی این است که تسنن در سرشت و ساختار، ضد هویت ، ضد فرهنگ، ضد ملیت ایرانی ،ضد حاکمیت ملی ،ضداستقلال فرهنگی سیاسی ارضی ایران است ، تسنن چیزی جز سنن و فرهنگ و قومیت عربی بیش نیست ! وجود تسنن در ایران چون توموری است بدخیم در بدن ! از این روی کشورهای عربی بسیار می کوشند تا از هرآب گل آلود ماهی بگیرند و در این سه دهه با پول و تبلیغات و توطئه مجدانه کوشیده ومی کوشند تا بر شمار سنیان در ایران بیفزایند و این خطر بسیاربزرگی است که استقلال ملی و تمامیت ارضی ایران را تهدید می کند ! دل عربها از نهضت ملی صفویه خون است و همواره صفویان را ناسزا و دشنام می دهند که نگذاشتند ایران در کام تسنن عثمانی فرو رود ! نویسندگان عرب بسیار متاسف اند که ایران از پلیدی تسنن رست و از سلطه ی پان عربیسم رها شد !نویسندگان سیاسی عرب در مقالاتی که پیاپی می نویسند خشم خویش را از صفویه ابراز می دارند(۳) و به یاوه های تازی گرایانی ضد ایرانی چون شریعتی وبرقعی و...استناد می کنند !

---

(۱) در رابطه با سیره ی عمر پسرخطاب خلیفه ی عرب با ایرانیان..." : ولم یکن عمر اخذ الجزیه من المجوس.....الاسلام او القتل..." ="عمر از زرتشتیان جزیه نمی پذیرفت و اگر مسلمان نمی شدند ایشان را می کشت"(ن.ک :موسوعه الکتب السته/ حدیث ۳۰۴۳+ حدیث۳۰۴۴ " . (عمروبن دینار عن بجاله عن عمروبن اوس و ابوشعثاء ، قال : کنت کاتبا لجزء بن معاویه عم الاخنف بن قیس ، اذجاء نا کتاب عمر قبل موته بسنه : " اقتلوا کل ساحر و فرقوا بین کل ذی محرم من المجوس وانهوهم عن الزمزمه" فقتلنا فی یوم ثلاثه سواحر و فرقنا بین کل رجل من المجوس و حریمه فی کتاب الله و صنع طعاما کثیرا فدعاهم فعرض السیف علی فخذه فاکلوا و لم یزمزموا ..." ="عمرو پسر دینار از بجاله و او از عمرو پسر اوس و ابوشعثاء نقل کند که گفت : منشی جزء پسر معاویه عموی اخنف پسر قیس بودم که نامه از عمرپسر خطاب یک سال پیش از مرگش دریافتیم که نوشته بود : " همه ی جادوگران را بکشید و میان زرتشتیان ونزدیکان شان جدایی افکنید و ابشان را از زمزمه= نیایش (به هنگام خوراک) باز دارید " ماهم روزی سه جادوگررا کشتیم و میان هریک از مردان زرتشتی و نزدیکانش جدایی افکندیم ، کارگزارخلیفه خوراک بسیاری پخت وشمشیر را کشید و روی رانش نهاد و زرتشتیان رابه خوراک فرا خواند ! ایشان خوردند و زمزمه = نیایش نکردند..."(ن.ک :موسوعه الکتب السته۱۴۵۲ : ابوداود/سنن /کتاب الخراج/باب ۳۱ فی اخذالجزیه من المجوس). و نیز حکم شکار سگ و پرنده شکاری ایرانیان : " حدّثنا عمروبن عبدالله ، حدّثنا وکیع عن شریک عن... جابربن عبدالله قال : نهینا عن صیدکلبهم و طائرهم یعنی المجوس "= "عمرو از وکیع و شاو از شریک واز......جابرپسرعبدالله انصاری که گفت : " ازخوردن شکار سگ شکاری و پرنده ی شکاری زرتشتیان نهی شدیم ".(ن.ک : موسوعه الکتب السته۲۶۷۱/ابن ماجه /حدیث۳۲۰۹ +همان ۱۸۰۱ ترمذی/جامع .حدیث۱۴۶۶). مبانی

کشور گشایی سقیفه و اشغال سرزمین ها و کسب غنایم : "...عن ابی هریره قال : قال رسول الله : اذا هلک کسری فلا کسری بعده و اذا هلک قیصر فلا قیصربعده والذی نفسی بیده لتنفقنّ کنوز هما فی سبیل الله "= " ابو هریره از رسول روایت کرده که فرمود : انک که کسرا و قیصر تباه شوند دیگر پس از آن دو کسرا و قیصری نخواهد بود به خدا سوگند که گنج هاشان را در راه خدا انفاق خواهید کرد "(ن.ک : موسوعه۱۸۷۴: ترمذی/جامع . حدیث ۲۲۱۶.(

(۲) سیر تاریخی این سیره و سنت : شیخ اسماعیل حقی برسوی سنّی ایرانی دربار خلافت سنّی عثمانی در سده ی دهم و یازدهم قمری در تفسیر آیه ۱۹ سوره حج می گوید : "والمجوس وهم عبده النار و لیسوا من اهل الکتاب و لذا لاتنکح نساوءهم و لا توکل ذبائحم و انما اخذت الجزیه منهم لانهم من العجم لا لانهم من اهل الکتاب " = " مجوس اتش پرستان باشند و ایشان اهل کتاب نیستند از این رو ازدواج با زنان شان و خوردن گوشت شکار و قربانی شان جایز نیست"(ن.ک : برسوی / تفسیر روح البیان ۶/۱۵)

(۳) نوشتارهایی با این نام : " چگونه ایران از تسنن به تشیع گرایید ؟ " . نویسندگان این مقالات که از تازیان سنی وهابی پان عربیست هستند از دو زبان تحلیل و دشنام بهره می جویند و فزون بر تحریف حقایق و وقایع تاریخی و تبرئه تازیان ازجنایاتی که برایران روا داشتند ، می کوشند تا دق دل شان را از صفویه خالی کنند ! از این روی هرچه می توانند به صفویان بویژه مرحوم شاه اسماعیل صفوی دشنام می دهند !